

بررسی آرا و اندیشه‌های خیام و ابوالعلا معری

امیر مقدم متقی

چکیده

خیام نیشابوری و ابوالعلا معری هر دو از شعرای پرآوازه و ناموری هستند که در برخی از حوزه‌های فکری و ادبی همچون بزرگی خالق و کوچکی مخلوق، تحبیر و سرگردانی و نگرانی دردناک از فنای صرف، تردید در معاد و انکار آن، اعتقاد به جبر و بی‌اعتنایی به تفویض، عقل‌گرایی و خردورزی و تصویرپردازی‌های شعری، قدر مشترک دارند و به یکدیگر نزدیک‌اند؛ اما در برخی زمینه‌ها همچون موضوع زن، شراب، اغتنام فرصت و گرویدن به مستی و بی‌خودی و توجه به عیش و لذتجویی و کامجویی از لذایذ دنیوی متفاوت‌اند و از یکدیگر فاصله می‌گیرند. در این نوشتار آرا و اندیشه‌های مشابه و متباین این دو در اشعار ایشان، بر پایه ادبیات تطبیقی، بررسی می‌شود تا معلوم گردد میزان اشتراک و افتراق این دو شاعر در حوزه‌های فکری اندازه‌است و در نهایت این که آیا خیام از ابوالعلا تأثیر پذیرفته است یا خیر؟

کلیدواژه‌ها: خیام، ابوالعلا، آرا و وجود مشترک و افتراق

زندگی و شخصیت خیام

غیاث‌الدین ابوالفتح عمر بن خیامی (خیام) نیشابوری، شاعر و دانشمند شهیر ایرانی، بنابر تحقیقات جدید، در سال ۴۳۹ ق در نیشابور دیده به جهان گشود و پس از ۸۳ سال زندگی در ۱۲ محرم سال ۵۲۶ ق درگذشت.

جزئیات زندگی او چندان آشکار نیست، جز این که در زمره دانشمندان فراهم آورنده زیج جلالی در سال ۴۶۷ ق در اصفهان، برای سلطان ملکشاه سلجوقی بوده است. ظاهراً به عراق و خراسان سفر کرده و بیشتر عمر خود را به تدریس حکمت و مطالعه در علوم ریاضی اشتغال داشته است. مسلم وی علاوه بر این زمینه‌ها در طب و ادب و نجوم نیز صاحب اطلاع و تبحر بوده است. مقاله «فی الجبر و المقابله»، رساله فی قسمة الدائرة، رساله فی شرح ما أشکل من مصادرات اقلیدس، به خوبی هویدا است.

معاصران و نویسندگان نزدیک به عهد او، وی را «حکیم الدنیا و فیلسوفها»، «امام خراسان و علامه الزمان»، «الشیخ الإمام الأجل حجة الحق» و «نصرة الدین سید الحکماء المشرق و المغرب» خوانده‌اند.

خیام نیز شاعری برجسته و توانمند بوده که هم به زبان فارسی و هم به زبان عربی شعر سروده است. اما معلوم نیست که از چه زمانی به شاعری پرداخته است و چرا دست کم در زبان فارسی جز رباعی^۱ سروده است.^۲ با این حال خیام روح تعلیم و جوهر فکر خویش را که بی دوامی و کوتاهی عمر و غنیمت شمردن دم و فارغ بودن از اندیشه گشودن راز دهر است، در قالب همین رباعیات بیان کرده است؛^۳ و امروزه این رباعیات که بسیار ساده و بی آرایش و به دور از تصنع و تکلف، و مقرون به کمال فصاحت و بلاغت و نیز شامل معانی عالی و جزیل در الفاظ موجز و استوارند،^۴ زیربنای عظمت و شهرت جهانی خیام را تشکیل داده‌اند؛^۵ در حالی که در منابع و مراجع قدیمی از او بیشتر در زمره دانشمندان و منجمان و ریاضیدانان یاد می‌شده است، نه در ردیف شاعران.^۶

۱. رباعی یا چهارتایی، شعری است شامل چهار مصراع که مصراع‌های اول و دوم و چهارم آن هم‌قافیه و بر وزن مفعول مفاعیل فاع است و بیشتر برای بیان اندیشه‌های فلسفی، عرفانی، و عشقی به کار می‌رود. و معروف‌ترین رباعیات فارسی سروده‌های حکیم عمر خیام نیشابوری است. - رزمجو: ۵۸.

۲. کریستن سن: ۱۷.

۳. کریستن سن: ۱۳-۱۶؛ صفا، گنجینه سخن، ص ۷۷.

۴. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۵۲۹.

۵. اسلامی ندوشن: ۲۵۲/۱ - ۲۵۴؛ کریستن سن: ۱۵.

زندگی و شخصیت ابوالعلا معری

احمد بن سلیمان تنوخی معری، معروف به ابوالعلا معری، شاعر شهیر و نامدار دوره عباسی عرب، در سال ۳۶۳ ق در معرة النعمان، میان حمص و حلب، در خاندانی اصیل دیده به جهان گشود. هنوز سه سال از عمرش نگذشته بود که دچار آبله شد و این بیماری رهایش نکرد تا وقتی که بر چهره اش نقش زشتی نشانید و بر دیدگانش مهر کوری زد. از آن پس چشم از دیدن زیبایی‌های عالم وجود فرو بست، ولی هرگز از طلب علم و تحصیل شهرت باز نایستاد.

پسربینا مقدمات علم را نزد پدر آموخت و از اسرار لغت و نحو آگاه شد، اما هرگز آن جرعه‌ها نتوانست روح تشنه او را سیراب سازد؛ این بود که عصا برگرفت و در طلب گمشده خویش راهی سرزمین‌های دیگر شد. طولی نکشید که در علم و ادب، صیت و شهرتش در اقصا نقاط بلاد اسلامی افتاد و طالبان علم به سویش روان گشتند، از علما و وزرا و صاحبان مراتب، و هر کس که آمدن نمی‌توانست، برایش نامه می‌نوشت.

ابوالعلا کوتاه قامت، لاغر اندام، آبله‌رو، نابینا و زشت بود، ولی در آن قالب منحوس، روحی عظیم می‌زیست؛ هوشمند و دانا بود، در حدیث و فقه و فروع و مذاهب آن دست داشت و در لغت و نحو و دیگر فنون ادبی استادی بارع بود؛ تا آنجا که خطیب تبریزی می‌گفت: نپندارم که عرب کلمه‌ای بر زبان آورده باشد و معری آن را نداند.

او از علم ملل و ادیان و فرق مسلمانان، نیک آگاه بود و در تاریخ و اخبار قوی دست؛ با آن که به احکام نحو ایمانی نداشت، اما همه دقایق آن را به خاطر داشت و در عروض و قافیه استادی بی‌منازع بود. مواهب فطری بی‌همانندی که نصیب معری شده بود و علوم بسیاری که به نیروی تلاش و جدیت آمیخته بود و کوری اش که از پراکنده‌بینی در امانش داشته بود و عزلتش که امکان تألیف و تصنیف برایش فراهم آورده بود، همه و همه سبب شدند تا حدود سی کتاب و رساله از نظم و نثر در موضوعات مختلف ادب، لغت، و فلسفه و دین و اجتماع پدید آورد؛ مهم‌ترین این آثار عبارت‌اند از سقط الزند، درعیات، لزومیات، رسائل ابی‌العلا، رساله الغفران، و رساله ملقی السبیل و کتاب الایک والغصون.

سرانجام ابوالعلا پس از سال‌ها تلاش بی‌وقفه در مسیر تحصیل و اشاعه علم، در سال ۴۴۹ ق وفات یافت و بدین سان جامعه ادبی با فیلسوف شاعران وداع گفت.^۱

۱. الفخوری: ۵۰۳-۵۰۱؛ فتوح احمد: ۱۰۴-۱۰۵؛ اسکندری: ۲۸۶-۲۸۹؛ ابوالعلا معری: ...، صص ۱۶-۱۷.

وجوه اشتراک آرا

ترکیب «گل کوزه گران»

عمر فروخ، نویسنده صاحب انصاف عرب، معتقد است که آشکارترین عقیده‌ای که خیام از ابوالعلا گرفته، عقیده او در مورد صراحی و جام است؛ زیرا خیام در بسیاری از رباعیات خود به سان ابوالعلا از «کاسه و کوزه» و «گل کوزه گران» سخن می‌گوید و در این دسته از مضامین، بی‌اعتباری و پوچی زندگی و هستی را متذکر می‌شود. کاسه‌ها و کوزه‌ها با انسان سخن می‌گویند؛ باری، از کوزه گری کوزه‌ای خریده و آن کوزه سرنوشت خود را باز گفته است:^۱

از کوزه گری کوزه خریدم باری آن کوزه سخن گفت ز هر اسراری
شاهی بودم که جام زرینم بود اکنون شده‌ام کوزه هر ختماری^۲

و در جایی دیگر می‌گوید:

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است در بند سر زلف نگاری بوده است
این دسته که بر گردن او می‌بینی دستی است که بر گردن یاری بوده است^۳

در این دو رباعی بر یک اصل و موضوع تأکید شده است و آن مسئله عدم بقا و اصل تحول انسانی به خاک و خاک به کوزه است که شاعر آن را در تشبیهات ظریف آورده است و اعلام می‌دارد که همان‌گونه که عناصر طبیعی تحول می‌یابند، امتیازات نیز زایل شدنی‌اند.^۴ ابوالعلا نیز همین تحول طبیعت و عناصر آن را، هر چند به گونه‌ای دیگر، بیان می‌دارد:

فلا یس فخاراً من الفخر عائداً إلى عنصر الفخار للنفع یضرب
لعل إناء منه یصنع مرّة فیاکل فیہ من أراد و یشرب
و یحمل من أرض لأختری و مادری فواهاً له بعد البلی یتعزّب^۵

چه بسا مردمان متکبری که خاک شده‌اند و کوزه گران، گل آنها را برای ساختن ظرف، زیر لگد می‌کوبند.

۱. رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، صص ۲۱-۲۲.
۲. رباعیات خیام، فروغی و غنی، ص ۱۶۱؛ فرزانه: ۱۸۴؛ رضازاده ملک: ۱۱۷.
۳. رباعیات خیام، فروغی و غنی، ص ۱۰۲؛ رشیدی تبریزی: ۲۰۵.
۴. فرزانه: ۱۸۳-۱۸۴.
۵. فروخ: ۴۱۰؛ ابوالعلا معری...، ص ۶۷.

شاید ظرفی که از خاک آنها درست می‌شود، برای خوردن و آشامیدن مورد استفاده دیگران واقع شود.

این ظرف‌ها از شهری به شهری دیگر حمل می‌شوند. وای بر آنها که پس از خاک شدن به غربت هم دچار می‌گردند.^۱

اما در این زمینه، خیام به این اندازه قانع نیست؛ او حتی کوزه گران را مورد عتاب قرار می‌دهد و به آنها می‌گوید اگر ایشان لحظه‌ای اندیشه کنند و دریابند که این خاک پدرانشان است، هرگز بر گل، لگد و مشت نمی‌زنند.

این کوزه گران که دست بر گل دارند گر عقل و خرد نیک بر او بگمارند
هرگز نزنند مشت و سیلی و لگد خاک پدران است نکو می‌دارند^۲

و دیگر، گاه از سر خواهش و با حالتی تأثربرانگیز از ما می‌خواهد که بر خاک آهسته قدم نهیم، زیرا این خاک روزی بدن انسانی یا مردمک چشم زیبارویی بوده است.^۳

هر سبزه که بر کنار جویی رسته است گویی ز لب فرشته‌خویی رسته است
پا بر سر هر سبزه به خواری نهدی کان سبزه ز خاک لاله‌رویی رسته است^۴

اکنون آیا ابیات ذیل، صورت مدلل‌تر دیگری از مضامین فوق نیست که ابوالعلا آنها را سروده است؟

خفف الوطء ما اظن أدیم الـ ارض إلامن هذه الأجساد
وقبیح بنا و إن قديم العهد دهُوانُ الآباء الأجساد
سیر إن استطعت فی الهواء رویتداً لا احتیالاً علی رُفات العباد^۵

بر زمین آهسته قدم بگذار که به باور من، جز انسان‌های خاک شده چیزی روی زمین نیست.

۱. فروخ: ۲۸۹. ۲. رباعیات حکیم عمر خیام. کاسب. صص ۲۲، ۵۶.

۳. فروخ: ۲۸۹-۲۹۰؛ فرزانه: ۱۸۲-۱۸۳.

۴. رباعیات خیام، فروغی و غنی، ص ۱۱۷، رشیدی تبریزی: ۲۱۴ (در این نسخه به جای کلمه «لاله‌رویی» کلمه «ماه‌رویی» ضبط شده است)؛ فروخ: ۲۹۰.

۵. خربانی: ۶۸، ۸۶ و ۳۸۷؛ فروخ: ۴۱۰-۴۱۱؛ بنت‌الشاطی: ۷۷.

برای ما پسندیده نیست که با این عمل، پدران و اجداد خود را خوار بشماریم.
اگر می‌توانی در هوا حرکت کن و بر خاک مخلوق، با تکبیر قدم مگذار.^۱

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در هر دو گروه از ابیات خیام و ابوالعلا، بیان اندیشه و صداقت در اندوه‌خواری مشاهده می‌شود؛ به واقع هر دو دسته از ابیات، آمیزه‌ای از عاطفه و اندیشه است که در مطاوی آن، ارزش دیگری در برابر مرگ به صورتی احساس‌برانگیز و در قالبی فنی بیان شده است و این قرابت‌ها و نزدیکی‌ها در صورت و معنا به وضوح از گرایش خیام و تأثیرپذیری او از ابوالعلا پرده بر می‌دارد.

تردید و انکار در مورد معاد

از شباهت‌های نزدیکی که گاه میان خیام و ابوالعلا مشاهده می‌کنیم، موضوع تردید و انکار در مسئله معاد است.

با نگاهی اجمالی در رباعیات خیام، درمی‌یابیم که خیام در مسئله معاد و اعتقاد به رستاخیز گاه به دیده تردید می‌نگریسته و گاه منکر آن می‌شده است. به عنوان نمونه خیام در مقام تردید، می‌گوید:

افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد وز دست اجل بس جگرها خون شد
کس نامد از آن جهان که پرسم از او کاحوال مسافران دنیا چون شد^۲

و در مقام انکار معاد می‌آورد:

زان پیش که بر سرت شبیخون آرند فرمانی که تا باده گلگون آرند
تو ز نه‌ای ای غافل نادان که تو را در خاک کنند و باز بیرون آرند^۳
اکنون قریب به همین مضامین را در باب تردید، در ابیات ابوالعلا بنگریم:

اما الجسموم فللتراب مصیرها و عییت بالأرواح أنى تسلک

۱. فروغ: ۲۹۰، ۴۱۱.

۲. رباعیات خیام، فروغی و غنی، ص ۱۲۳؛ رشیدی تهریزی: ۲۱۹؛ رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، ص ۱۷.

۳. رباعیات خیام، فروغی و غنی، ص ۱۲۹؛ رشیدی تهریزی: ۲۲۶؛ رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، ص ۱۷ (در این نسخه به جای کلمه «بر سرت» کلمه «غم‌هایت» آمده است).

دفنناهم فی الأرض دفن تسیقن و لا علم بالأرواح غیر ظنون

اما تن‌ها آخر به خاک برمی‌گردند، ولی از سرانجام جان‌ها بی‌خبریم.
تن‌ها را به یقین در زمین دفن می‌کنیم و در مورد جان‌ها، چیزی جز گمان در دست نیست.^۱

و آن‌گاه در مقام انکار می‌سراید:

ضحکنا و کان الضحک منا سفاهة و حق لسکان البسیطة أن یبکوا
تحطمنا الأيام حتی کأننا زجاج و لکن لا یعاد لنا السبک

ما در این دنیا خندیدیم و این خنده ما از روی سفاهت است و برای ساکنان زمین شایسته است که گریه کنند. گذشت روزگاران ما را متلاشی کرد، گویی ما شیشه شکسته‌ایم که بار دیگر ریخته (ساخته) نخواهد گشت.^۲

نباید فراموش کرد که ناقدان در مسئله اعتقاد خيام به معاد همدستان نیستند؛ گروهی در این زمینه به دفاع از او برخاسته و تأییدش نموده‌اند و گروهی بارد سخن او تکفیرش کرده‌اند. به عنوان نمونه مؤلف کتاب عمر خيام در این باب در دفاع از وی می‌گوید: «در باره رباعیاتی که به نوعی با عقیده معاد ارتباط می‌یابند، می‌توان گفت هیچ یک مخالفت قطعی با اعتقاد اسلامی ندارد. خيام همین قدر می‌گوید که انسان به این دنیا باز نمی‌گردد و این فرصتی که یافته — برای هر گونه عمل خوب یا شرعی — منحصر به همین موقعیت است و تکرار نمی‌شود و ما نمی‌دانیم آن سو چه خبر است؟»^۳ اما استاد محمدتقی جعفری که در مورد انتساب بسیاری از رباعیات خيام به دیده تردید می‌نگرد، در ذیل این رباعی

در دایره‌ای کامدن و رفتن ماست آن را نه بدایت نه نهایت پیداست
کس می‌نزند می‌در این معنی راست کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

می‌نویسد: «اکنون باید ببینیم عمر بن ابراهیم خيامی و به عبارت صحیح‌تر "گوینده رباعی" درباره مطالب مزبور، کدامین حقیقت را بر معرفت ما می‌افزاید؟ آیا خيامی می‌خواهد ما را

۱. فروخ: ۲۳۴، ۳۹۲-۳۹۳.

۲. جعفری: ۴۷؛ ابراهیم‌علی معری: ص ۴۴.

۳. ذکاوتی فراگرتلو: ۹۱.

متوجه این حقیقت بسازد که موجوداتی به نام انسان در این دنیا زاییده می‌شوند و چند صباحی کم و بیش در این دنیا زندگی می‌کنند و می‌روند؟ این که به گفتن و تذکر دادن نیاز ندارد، آن هم از شخصیتی مانند عمر بن ابراهیم که آثار فلسفی و حکمی از او برای ما به یادگار مانده است. «سپس اضافه می‌نماید که اگر گویندهٔ رباعی با ناپیدا بودن ابتدا و پایان جهان، اثبات می‌کند که جهان ابتدا و پایانی ندارد، پس در حقیقت او باید اصل مبنای علوم و معرفت بشری را که قوانین حاکم بر هستی و روابط موجود میان اجزای تشکیل دهندهٔ آن قوانین است، منکر شود؛ زیرا هیچ یک از آنها قابل مشاهده و لمس نیست. وی در ادامهٔ بحث می‌گوید: «بنابراین از این که ما بدایت و نهایتی برای جهان نمی‌بینیم، دلیل آن نیست که جهان از هر دو طرف بی‌نهایت است... پس با هیچ منطق علمی نمی‌توان از ناپیدا بودن ابتدا و انتها برای جهان، بی‌نهایت بودن آن را نتیجه گرفت.» سپس در تحلیل مصراع سوم رباعی «کسی می‌زند دمی در این معنی راست» بیان می‌دارد که چگونه برای گویندهٔ رباعی، هر چند که عمر طولانی داشته باشد صد سال یا سی صد سال، امکان پذیر بوده باشد که همهٔ تراوشات مغزی انسان‌ها و تحقیقات و تجاربی که تا دوران خیامی در تاریخ بشری بروز کرده است، مورد تحقیق قرار دهد؟ پس از کجا برای خیامی اثبات شده که «کسی می‌زند دمی در این معنی راست»؟ و در پایان، از تحلیل رباعی، نتیجه می‌گیرد که «در این رباعی کمترین فعالیت مغزی مثبت در مغز گویندهٔ رباعی دربارهٔ واقعیات و مسائل فراوانی انجام نگرفته، بلکه مسئله یا مسائل را با یک «نمی‌بینم» و «نمی‌شنوم» متنفی ساخته است.»^۱

و اما در مورد ابوالعلا باید گفت که عمر فروخ بر این باور است که ابوالعلا منکر معاد بوده است و اگر هم سخنانی دربارهٔ اثبات روز رستاخیز گفته است، هیچ دلیلی بر اعتقاد حقیقی ابوالعلا نمی‌تواند باشد؛ زیرا این عقیده مربوط به آغاز زندگی او بوده، اما به تدریج و در اثر تحول عقیده و اندیشه به انکار گراییده است.

به واقع او این باور را از اشعار ابوالعلا استنباط نموده است، آنجا که می‌گوید: «ظاهراً ابوالعلا در آغاز امر، منکر رستاخیز نبوده است؛ از اشعاری که در این زمینه سروده، معلوم می‌شود که وی به رستاخیز، آن‌طور که در ادیان آمده، معتقد بوده است و خود او به این مطلب اعتراف کرده است:

احذر مجیثک فی الحساب بزائف فإلله ربک انقذ النقاد

۱. جعفری: ۱۱۵-۱۱۹، ۱۱۷-۱۲۰.

از ریاکاری برای روز حساب پرهیز کن که خدا بهترین نقاد است.

اما این طرز فکر، به آغاز زندگی ابوالعلا مربوط است... زیرا می‌بینیم که ابوالعلا در دوره‌های بعد، این عقاید را منکر می‌شود... بنابراین دلیلی ندارد که او را نقیض‌گو و سرگردان بخوانیم، بلکه انصاف آن است که تغییر عقیده او را حمل بر تحول اندیشه‌اش بنماییم.^۱

به هر حال قدر مسلم آن است که نه ابوالعلا در اشعار خود به صراحت مسئله معاد و آخرت را نفی می‌کند^۲ و نه خیام، بلکه هر دو پیوسته در پرده و کنایه سخن می‌گویند.

اما در مورد اعتقاد به خداوند، باید گفت که گر چه قیامت و بهشت در رباعیات خیام با تردید و یا انکار تلقی می‌شود، لکن اراده خداوند بر همه هستی حاکم است و اگر شاعر گاه به چون چرا بر می‌خیزد، به معنی تردید در وجود خدا نیست، بلکه با خدا در مقام پرسش بر می‌آید. روح انگیزه جوی او می‌خواهد کم و کیف قضایا را درک کند که چرا چنین شده و چنان نشده. غرض خدا از خلقت چه بوده است؟ چرا به یکی شادکامی داده و به دیگری ناکامی؟ و چرا آفریده است؟ و در حالی که آفریده، چرا ویران می‌کند؟^۳

ابوالعلا نیز مانند خیام هیچ تردیدی در وجود خداوند ندارد، بلکه در مورد ایمان به خداوند متعال عزمی راسخ دارد، چنان که در ابیات ذیل، به صراحت این مطلب را بیان می‌کند:

أثبت لي خالفاً حكيماً و لست من معشر نفاة

من برای خود آفریدگاری حکیم را ثابت کرده‌ام و از گروه نفی‌کنندگان نیستم.^۴
و در جایی دیگر از سر اعتراف می‌گوید:^۵

أقر بأن لي رباً قديراً و لا ألق بدائعة بجمحد

اعتراف می‌کنم که مرا آفریدگاری است توانا و بدایع آفرینش او را منکر نخواهم شد.^۵

۲. همو: ۲۳۶.

۴. الفناخوری: ۵۱۰.

۱. فروخ: ۲۴۲-۲۴۳-۳۹۸.

۳. رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، ص ۳۱.

۵. فروخ: ۱۵۴، ۳۵۴.

مسئله جبر

از بررسی اشعار ابوالعلا دانسته می‌شود که وی جبری مذهب بوده است؛ یعنی معتقد است که انسان بر اعمالی که در این دنیا انجام می‌دهد مجبور است:

فهل أنا فيما بين ذينك مجبر علی عمل ام مستطیع فجاهد...
خرجت إلى ذی الدار كرهاً و رحلتی إلى غيرها بالرغم و الله شاهد^۱

پس آیا من در این دنیا بر اعمالم مجبورم یا مستطیع و مختار؟^۲
به اجبار به دنیا آمده‌ام، خدا گواه است که رفتن از این دنیا نیز به اجبار خواهد.

خیام که اسیر تحیری دردناک است، همین مضمون را چنین بیان می‌دارد:

آورد به اضطرابم اول به وجود جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
رفتیم به اکراه و ندانیم چه بود زین آمدن و بودن و رفتن مقصود^۳

و ابوالعلا آن‌گاه که خود را اسیر جبر می‌بیند - جبری که بر انسان فرود می‌آید و خواه و ناخواه بسیاری از خواسته‌های خود را بر او تحمیل می‌سازد - چنین می‌گوید:

ما باختیاری میلادی و لاهرمی و لا حیاتی فهل لی بع تخیر

تولد و پیری و زندگی من به اختیارم نبود. آیا پس از این مرا اختیاری خواهد بود.^۴

و خیام این تحمیل ازلی را چنین بیان می‌کند:

گر آمدنم به خود بدی نامیدی و ر نیز شدن به من بدی کی شدمی؟
به زان ندی که اندرین دیر خراب نه آمدی، نه شدمی، نه بدمی^۵

۱. همو: ۱۹۲، ۳۷۰؛ خربانی: ۸۲؛ رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، ص ۱۷. *
۲. فروخ: ۱۹۱، ۳۷۰؛ رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، صص ۱۷-۱۸.
۳. رشیدی تبریزی: ۲۱۸؛ هدایت: ۳۶؛ ابوالعلا معری...، ص ۶۷ (به صورت ترجمه به عربی).
۴. الفاخوری: ص ۵۱۰؛ ابوالعلا معری...، ص ۲۱۶؛ رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، ۱۸.
۵. رباعیات خیام، فروغی و غنی، ص ۱۶۶؛ رشیدی تبریزی: ص ۲۶۵؛ رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، ص ۱۸.

خردگرایی

با تأمل در آثار خیام در می‌یابیم که جهان‌نگری خیام، مادی و واقع‌گرایانه است. او عقلی‌مشرّب و عینی‌نگر است^۱ و تقریباً روح عقلی وی در تمامی رباعیات او هویداست؛ عقل را قدر می‌نهد و بر این اعتقاد است که هر کس از عقل خود پیروی کند - البته اگر عقل داشته باشد - گمراه نمی‌شود.^۲ این خردورزی و توصیه به مراعات احکام خرد را ما می‌توانیم در ابیات ذیل مشاهده نماییم:

اجرام که ساکنان این ایوان‌اند	اسباب تردد خردمندان‌اند
هان تا سر رشته خردگم نکنی	کانان که مدبرند سرگردان‌اند
ترکیب طبایع چو به کام تو دمی است	روشادبزی اگر چه بر تو ستمی است
با اهل خرد باش که اصل تن تو	گردی و نسیمی و غباری و دمی است ^۳

ابوالعلا نیز مانند خیام دوست دارد که آدمی در تمامی امور پیرو عقل باشد^۴ و این محوریت عقل را ما در تمامی ابیاتش مشاهده می‌کنیم، به طوری که می‌توان گفت او شاعر بلامنازع عقل است:

فشاوّر العقل و التّرك غیره هدراً فالعقل خیر مشیر ضمه النّادی^۵

با عقل مشورت کن و از غیر او بگریز، زیرا عقل بهترین راهنمای خوشبختی است.

تناقض‌گویی

یکی از خصایص و ویژگی‌های بارز رباعیات خیام، پدیده تناقض‌گویی است که در بسیاری از اشعار وی مشاهده می‌شود، به عنوان نمونه خیام در رباعیات ذیل می‌آورد:

اسرار ازل نه تو دانی و نه من	وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفت و گوی من و تو	چون پرده بر افتد نه تو مانی و نه من

۱. مهاجر شیروانی و شایگان: ۶۷.

۲. رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، صص ۱۵-۱۶.

۳. رشیدی تبریزی: ۲۱۹، ۲۰۷، جعفری: ۱۵۷-۱۵۸ (در مأخذ اخیر به جای کلمه «غباری» کلمه «شراری» صبط شده است).

۴. فروخ: ۱۴۳.

۵. ابوالعلا معری...، صص ۷، ۱۳، ۳۲.

اسرار جهان چنان که در دفتر ماست گفتن نتوان زانکه وبال سر ماست
چون نیست در این مردم نادان اهلی گفتن نتوان هر آن که در خاطر ماست

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، گویندهٔ رباعی نخست معتقد است که هیچ‌کس نمی‌تواند اسرار را بفهمد، در حالی که در رباعی دوم، مدعی است «اسرار جهان چنان که در دفتر ماست» یعنی من اسرار را به دست آورده‌ام و بدیهی است که این یک تناقض آشکار است.^۱ همین پدیده را در ابیات و سخنان ابوالعلا نیز به وفور مشاهده می‌کنیم.^۲ از جملهٔ این تناقضات صریح، می‌توان به تناقض در اثبات و نفی ابدیت در ابیات ذیل اشاره کرد:

سأنشر شکره فی یوم حشر اجل و علی الصراط المستقیم

سپاس او (آن قاضی) را در قیامت خواهم گزارد، بلی! و در روی صراط مستقیم.^۳

ضحکنا و کان الضحک مناسفاه و حق لسکان البسیطة أن یبکوا
تخطنا الأيام حتی كأننا زجاج و لکن لایعاد لنا السبک^۴

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، ابوالعلا در بیت نخست ابدیت را با پذیرش آن مطرح می‌کند، اما همین شخص در دو بیت بعدی این مسئله را منکر می‌شود.

الفاظ مشترک

در آثار خیام، گاه به الفاظی بر می‌خوریم که کاربرد آنها مخصوص ابوالعلا است و خیام عیناً آنها را در آثار خود به کار گرفته است. و این یکی دیگر از شگفتی‌های مقایسهٔ خیام با ابوالعلا است که بیش از پیش از تأثیر خیام از ابوالعلا پرده بر می‌دارد. به عنوان نمونه ابوالعلا در اشعار خود به شخصی که نامش محمود است، بسیار مثل می‌زند و منظورش از ذکر این دو نام، دو نفر است: یکی به ظن قوی از امرای معره بوده است و دیگری بلاشک محمود

۱. جعفری: ۱۳۳، ۱۵۴، ۱۵۵-۱۵۶.

۲. اسکندری و عنانی: ۲۸۹؛ ابوالعلا معری...، ص ۲۰؛ مینی: ۲۸۶. (البته ناگفته نماند، همان‌طور که گذشت، برخی همچون عمر فروخ معتقدند تغییرات اعتقادی ابوالعلا دل بر تقیض‌گویی او نیست. بلکه نتیجهٔ تحول اندیشهٔ اوست. نک همین مقاله).

۳. جعفری: ۴۳، به نقل از تعریف القدماء، بآبی العلاء، مصطفی سقا، عبدالرحیم محمود، عبدالسلام هارون، ابراهیم الایبری، حامد عبدالمجید، زیر نظر طه حسین، السفر الأول، صص ۶۵-۶۶.

۴. جعفری: ۴۷.

غزنوی است، زیرا این محمود از لحاظ قدرت و اقتدار به حد اعلا رسیده است و مسلم است که ابوالعلا هنگامی که بیت ذیل را می‌سراید به او اشاره می‌کند:

أَسْرَ إِن كُنْتَ مَحْمُوداً عَلَى خُلُقٍ وَلَا أَسْرَ بِأَنِّي الْمَلِكُ مَحْمُودُ

اگر دارای خلق محمود (خوی پسندیده) می‌شدم شادمان می‌گردیدم، اما اگر سلطان محمود می‌شدم خرسند نمی‌شدم.^۱

خیام نیز همین مرد را بر می‌گزیند و او را مظهر زندگی سعادت‌مندانه معرفی می‌کند:

با باده‌نشین که ملوک محمود این است وز چنگل‌شود که لحن داوود این است
از نامده و رفته دگر یاد مکن خوش باش که از وجود مقصود این است^۲

اکنون با وجود این کثرت وجوه تشابه در حوزه‌های مختلف فکری و ادبی، میان ابوالعلا و خیام، آیا می‌توان با مؤلف کتاب تحلیل شخصیت خیام هم‌عتیده شد که می‌گوید خیام تنها در حوزه‌های ادبی از ابوالعلا متأثر بوده است؟^۳ آیا حقیقتاً تأثیر ادبی می‌تواند عاری از تأثیر معنوی باشد؟ و اساساً مگر خیام در زمان خود، به آثار شعرای قوی‌تر و نامورتر و نیرومندتری از ابوالعلا، همچون متنبی و ابونواس دسترسی نداشته که سراغ ابوالعلا را گرفته است تا از جنبه‌های ادبی او استفاده نماید؟

بنابراین چنین به نظر می‌رسد که خیام نه تنها در حوزه‌های ادبی از اشعار ابوالعلا متأثر بوده، بلکه در حوزه‌های فکری به‌ویژه در مسئله ترکیب گل کوزه‌گران نیز از ابوالعلا تأثیرپذیری داشته است.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

وجوه افتراق

همان‌طور که پیش از این گذشت، خیام در بسیاری از عقاید و آرای خود به ابوالعلا نزدیک می‌شود و این نزدیکی از تأثیرپذیری او از این شاعر عرب پرده بر می‌دارد. اما همواره وضع بر این منوال نیست، بلکه گاه آرا و نظرات او در برخی زمینه‌ها با ابوالعلا دوگانه می‌شود و بدین صورت از او فاصله می‌گیرد. البته این امر هم پدیده‌ای طبیعی است، زیرا ابوالعلا و خیام هر دو از نظر جسمی با یکدیگر متفاوت بودند. ابوالعلا کوتاه‌قد و لاغراندام و

۲. همو: ۲۹۵-۲۹۶؛ رشیدی تبریزی: ۲۰۶.

۱. مروج: ۴۱۲، ۲۹۵.

۳. جعفری: ۵۷.

رنجور و کور آبله‌رو بوده، داشته در حالی که خیام لاله‌رخ و سروقامت و خوش‌منظر بوده است،^۱ چنان که خود می‌گوید:

هر چند که روی و موسی زیبای مرا چون لاله‌رخ و چو سرو بالاست مرا^۲

اکنون آیا این دو خصوصیت جسمی متضاد نمی‌تواند در برخی زمینه‌ها بیش و عقیده‌ای دوگانه به این دو شاعر فیلسوف بدهد؟ به یقین که چنین است.^۳ چهره ابوالعلا در آثارش چهره‌ای افسرده و غمگین است که عمری در روزه‌داری به سر برده و آن چنان که ناصر خسرو در سفرنامه باز می‌گوید، او رنجور و افسرده بود، با پیشانی فرو افتاده و چشمانی بر زیبایی‌های حیات بسته که خوردن گوشت را بر خود حرام داشته بود و حیوانات را نمی‌آزرد. زشت و پژمرده بود و نسبت به زنان آن کدورت‌ها داشت که بسیاری از ناقص‌عضوها می‌توانند داشته باشند.^۴ اما تصویر خیام با چهره‌ای گشاده و پیشانی بلند ترسیم شده است. خندان و شاد است و زیبایی‌های حیات را لمس می‌کند. در ذرات حیات، جوش و گرمی و نشاط می‌بیند، رندانه به زیبارویان نظر می‌دوزد و نظر می‌بازد و حیف است که این لحظات گرم و شیرین را بیازد؛ لحظات بی‌بازگشت عمر که هیچ‌گاه باز نمی‌گردند؛ لحظاتی که هر یک از آنها چون در صندوق فراموشی عدم بیفتند، هرگز بیرون نمی‌آیند و این است خاستگاه افتراق و تباین این دو شاعر که در واقع برخاسته از کیفیت تلقی آنها از زندگی است این که چگونه زندگی را دریافته‌اند، این که خلقت چگونه زندگی را به آنان عرضه داشته است.^۵

اکنون به منظور تبیین این نقاط تباین، وجوه افتراق فکری این دو شاعر را - هر چند به صورت اختصار - از زوایای مختلف مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم:

موضوع زن

یکی از موضوعاتی که موجب فاصله گرفتن خیام از ابوالعلا می‌شود و از روحیه و حس زیباپرستی و جمال‌دوستی خیام نشئت می‌گیرد، دیدگاه وی در مورد زن است. زمانی که

۱. رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، ص ۱۸.

۲. همان، همانجا؛ بهشتی شیرازی: ۶۴۴.

۳. رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، ص ۱۹.

۴. همان، همانجا، به نقل از سفرنامه، چاپ برلین، صص ۱۲-۱۳.

۵. رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، ص ۱۹.

خیام را می بینیم که از سر لذتجویی و لذت پرستی، دم را غنیمت می شمرد و شادمانه می سراید:

با سرو تازه تر از خرمن گل از دست منه جام می و دامن گل
زان پیش که ناگه از باد اجل پیراهن عمر ما چو پیراهن گل^۱

ما ابوالعلا را مشاهده می کنیم که از سر نفرت و گریز از زن، به کراهت و زشتی یاد می کند. گاه توصیه می کند که سلام زیبارویان را حتی به اشاره پاسخ نده:

ولا ترجع بإیماء سلاماً علی بیض أشرن مسلمات

و در جایی دیگر می گوید:

وصن فی الشرخ نفسک عن غوان یزرن مع الکواکب معتات

در جوانی خود را از دل بستن به زیبایی زیبارویانی که شب هنگام به دیدار تو بیرون می آیند، حفظ کن.^۲

با این حال در خصوص موضوع زن، گاه ابوالعلا چنان حکیمانه سخن بر زبان جاری می سازد که از خیام فاصله ها می گیرد و بلکه بر او برتری می یابد، به گونه ای که زبان به تحسینش بر می انگیزاند؛ چنان که در خصوص حجاب زن می گوید: حجاب زن بایستی کامل باشد، نباید هیچ بیگانه ای به خانه او وارد شود و آنگاه به زن ها سفارش می کند که شوهر کنند چون ازدواج زن باعث مصونیت او از لغزش می شود، البته در صورتی که همسر او از هر جهت با زن توافق داشته باشد:

وما حفظ الحریده مثل بعل تکنون به من المتحرمات

دوشیزه را کسی مانند شوهر خوب، حفاظت و حمایت نمی کند.^۳

شواب

یکی دیگر از مظاهر لذتجویی و عشرت طلبی خیام که در بسیاری از رباعیات او به چشم

۱. رباعیات خیام، فروغی و غنی، ص ۱۴۶؛ رشیدی تبریزی: ۲۴۱.

۲. رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، صص ۱۹-۲۰.

۳. فروغ: ۲۱۵، ۳۸۲.

می خورد، مسئله باده و باده خواری است. زمانی که ما ابوالعلا را می بینیم که نه از سر ترس محتسب، بلکه به علت آن که شراب عقلها را به دام می افکند و زایل می سازد،^۱ از باده و باده خواری بیزاری می جوید و هرگز لب به آن نمی زند.

و حرمت شراب الراح لا خوف سائط و لکنها ترمی العقول بعقال
ما خیام را شادخوارانه مشاهده می کنیم که باده می نوشد تا بنیاد عقل را بسوزاند و از دست این مزاحم، رهایی یابد:^۲

غم کشته جام یک منی خواهم کرد خود را به دو رطل می غنی خواهم کرد
اول سه طلاق عقل و دین خواهم گفت پس دختر رز را به زنی خواهم کرد^۳

او از کرامت باده چنان سخن می گوید که عارفان از کرامات عشق یاد نمی کنند و اینها از آن روست که باده نزد وی از هستی میان ماه تا ماهی برتر است:^۴

از هر چه بجز مستی است کوتاهی به می هم ز کف بتان خرگاهی به
مستی و قلندری و گمراهی به یک جرعه می ز ماه تا ماهی به^۵

اما علت این باده ستایی و روحیه باده خواری، که بر بسیاری از اشعار وی سایه افکنده است، چیست؟ از عمده ترین عللی که می توان گفت وی را به باده خواری برمی انگیزاند، یکی دفع غم های دنیاست:

از آمدن بهار و از رفتن دی اوراق کتابها همی گردد طی
می خور مخور اندوه که فرموده حکیم غم های جهان چو زهر و تریاکش می

و دیگری فراموش کردن هیولای مرگ که بر روح حساس وی سایه افکنده است. وقتی که کاسه ها، کوزه ها، خاک های کوچه ها، خشت های سرکنگره ها، و همه و همه با او از مرگ

۱. ابوالعلا معری...، ص ۶۵؛ رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، ص ۲۳؛ فروغ: ۶۷.

۲. رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، صص ۲۴، ۴۹.

۳. همان، ص ۶۷؛ رشیدی تبریزی، ص ۲۲۷.

۴. رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، ص ۲۴.

۵. رباعیات خیام، فروغی و غنی، ص ۱۵۷؛ رشیدی تبریزی: ۲۵۵؛ رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، ص ۸۳ (در مرجع اخیر به جای مصراع دوم بیت اول آمده است: وز دست بتان مست خرگاهی به).

سخن می‌گویند؛ به ناچار به باده پناه می‌برد، تا این رنج بزرگ را فراموش کند: رنج نیستی، رنج متلاشی شدن و پوسیدن و ماده حیات خود را به خاک سپردن:^۱

ای آن که نتیجه چهار هفتی وز هفت و چهار، دایم اندر تفتی
می خور که هزار بار بیشتر گفتم باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی

آری زمانی که شراب را در شعر خیام مظهر تمام زیبایی‌ها و خوبی‌ها و لذات می‌یابیم تا جایی که دکتر فردریک روزن درباره او می‌گوید «خیام یعنی شراب»^۲، ما ابوالعلا را می‌بینیم که از آن به عنوان مظهر شومی و فساد و تباهی و زوال عقل یاد می‌کند و هرگز به آن اجازه نمی‌دهد تا دمی با او بنشیند:

لو كانت الخمر خلأ ما سمحت بها لنفسي الدهر لاسراً ولا علناً

اگر شراب به منزله دوستی باشد در تمام عمر به او اجازه نخواهم داد که در پنهان یا آشکارا با من معاشرت کند.^۳

مرگ و زندگی

در باب مرگ و زندگی نیز نقاط افتراق فراوانی در عقاید این دو شاعر حکیم مشاهده می‌شود: خیام مرگ را دشمن می‌دارد، زیرا از لذت‌های زندگی برخوردار است^۴ و وقتی که حس می‌کند مرگ در چند قدمی او به کمین نشسته و برای او دام گسترده است تا دیر یا زود او را به کام خویش کشاند و خاکسترش را به باد بسپارد، آزمندانه می‌کوشد تا سهمی بیشتر از زندگی برباید و لذتی بیشتر کسب نماید.^۵ پس از همین روست که از اتلاف لحظات عمر، دریغ می‌خورد و می‌گوید:

افسوس که نامه جوانی طی شد آن تازه بهار زندگانی دی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب فریاد ندانم که کی آمده کی شد^۶

۱. رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، ص ۲۵؛ مهاجر شیروانی و شایگان: ۱۲۷؛ حمیدی شیرازی: ۳۰۱.

۲. فروخ: ۲۲۵، ۳۸۸.

۳. مهاجر شیروانی و شایگان: ۱۱، ۴۴.

۴. مهاجر شیروانی و شایگان: ۱۰۴.

۵. رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، ص ۲۰.

۶. رباعیات خیام، فروغی و غنی، ص ۱۲۳؛ رشیدی تبریزی: ۲۱۹؛ رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، ص ۲۱؛ هدایت: ۳۸ (در مآخذ اخیر به جای کلمه «دی»، کلمه «طی» ضبط شده است).

اما ابوالعلا که از حیات تمتعی نبرده، آرزو می‌کند که ای کاش مرگ او را استقبال کند:

أما حیاتی فإلی عندها فرج فلیت شعری عن موتی اذا قدما^۱

من که از زندگی چیزی ندیده‌ام؛ پس ای کاش می‌دانستم که مرگم چه وقت فرا می‌رسد.

از آنچه در این فصل بیان شد، می‌توان چنین استنباط کرد که اگر چه خیام و ابوالعلا هر دو نسبت به اسرار خلقت و هستی، دچار نوعی بدبینی هستند و در نفس بدبینی با یکدیگر قدر مشترک دارند، لکن در میزان و نتیجه آن با یکدیگر بسی فاصله می‌گیرند و متفاوت هستند. ابوالعلا در بدبینی خود تندر و است و از زندگی چیزی جز تاریکی نمی‌بیند؛ حتی اگر هم قسمت‌های روشن زندگی به او ارائه شود، از آن اعراض می‌کند:

عرفت سجایا الدهر أما شروره فننقد و أما خیره فوعود

اخلاق روزگار را شناختم: مصیبتش نقد است و خیرش وعده و نسیه.^۲

به واقع بدبینی ابوالعلا او را به سمت زهد و کناره‌گیری از مردم کشانده است:

طهارة مثلی فی التباعد عنکم و قربکم یجنی همومی و أدناسی

پاکی من در کناره‌گیری از شماست، زیرا معاشرت با شما به غم‌پلیدی من خواهد افزود.^۳

تا جایی که عملاً از لذت‌های جسمی و روحی چشم می‌پوشد و تمام منافع شخصی و اجتماعی را پشت سر می‌گذارد.^۴ در حالی که بدبینی خیام او را به سمت لذتجویی و کامجویی از لذایذ دنیوی سوق می‌دهد و او را بر آن وامی‌دارد تا بسراید:

از دی که گذشت هیچ از و یاد مکن فردا که نیامدست فریاد مکن
بر نامده و گذشته بنیاد مکن حالی خوش باش و عمر بر باد مکن^۵

۱. رباعیات حکیم عمر خیام، کاسب، صص ۲۰-۲۱.

۲. فروغ: ۲۲۴، ۳۸۷؛ بنت‌الشاطی: ۱۹۹.

۳. میسنی: ۲۰۱-۲۰۲، ۲۱۲؛ ابوالعلا معری... صص ۱۷-۱۸؛ خربانی: ۴۹-۵۳.

۴. بهشتی شیرازی: بیست و هشت؛ رباعیات خیام، فروغی و غنی، صص ۱۵۲. به اعتقاد برخی ناقدان رباعیات خیام را نباید بر معنای ظاهری آنها تفسیر کرد، بلکه در دل تمامی این ابیات، معانی ژرف و عمیقی نهفته است و موضوعانی

از بررسی بررسی آرا و اندیشه‌های خیام و ابوالعلا معری بر پایه ادبیات تطبیقی می‌توان چنین نتیجه گرفت:

۱. با استناد به شواهد لفظی و معنوی در رباعیات خیام و اشعار ابوالعلا، به نظر می‌رسد که خیام علاوه بر تأثیرپذیری از ابوالعلا در جنبه‌های ادبی، در برخی از حوزه‌های فکری، به ویژه در مسئله صراحی و جام، از تفکرات ابوالعلا نیز متأثر بوده است.
۲. اگر چه خیام و ابوالعلا هر دو نسبت به اسرار خلقت و هستی دچار نوعی بدبینی هستند و در نفس بدبینی با یکدیگر قدر مشترک دارند، لکن در مصداق و نتیجه آن، در برخی از زمینه‌ها با یکدیگر متفاوت هستند. بدبینی خیام او را به سمت شادخواری و لذتجویی از لذایذ دنیوی و غنیمت شمردن دم و لحظات زندگی سوق می‌دهد؛ در حالی که بدبینی ابوالعلا او را به سمت زهد و کناره‌گیری از حطام دنیوی و مطامع آن می‌کشاند.
۳. بدبینی خیام در همه حال، در مرتبه‌ای پایین‌تر از بدبینی ابوالعلا است.
۴. از عوامل مهم و بارزی که در ایجاد تفاوت در نگرش خیام و ابوالعلا معری مؤثر بوده، تفاوت‌های جسمی و ظاهری آن دو است، زیرا ابوالعلا نابینا و کوتاه‌قد و لاغراندام و زشت‌رو، اما خیام لاله‌رخ و سروقامت و خوش‌منظر بوده است.
۵. اگر چه هر دو شاعر در مورد قیامت و بهشت و دیگر مسائل ماوراءالطبیعه به دیده تردید و شک و گاه انکار می‌نگرند، اما این به معنی تردید در وجود خدا نیست، بلکه هر دو به وجود خداوند قادر و متعال، اعتقاد راسخ دارند.
۶. وجوه مشترک میان خیام و ابوالعلا ناشی از درد مشترکی بوده است که هر دو از کیفیت اجتماعی روزگار خود دریافته‌اند.

مركز تحقيق تكاميل علوم اسلامي

همچون شراب و خوشگذرانی و بهره‌وری از زندگی، سمل و رمز است و جنبه نمادین دارد. به عنوان نمونه سیداحمد بهشتی در کتاب رباعی‌نامه (بیست و هشت - سی و چهار - سی و پنج) می‌آورد: «اگر مراد از این خوشباشی که خیام و دیگر عارفان و عاشقان می‌فرمایند، معنای ظاهری آن است و الکی خوش بودن، این کاری است که عوام و اکثریت مردم در آرزوی آن‌اند و آن را می‌کنند... خوشباشی که خیام و دیگر عاشقان می‌فرمایند، نه به معنی بی‌دردی و بی‌معرفی، بلکه بدین معنی است که خوشی و شادی تنها در خدمت کردن و بندگی حق است. خیام می‌فرماید عمر را دریاب و بندگی خدای و خدمت او کن که خوشی این است:

هر دل که اسیر محنت اوست خوش است هر سر که غبار سر آن کوست خوش است
از دوست به نساوک غم آزرده مشو خوش باش که هر چه آید از دوست خوش است
سپس می‌گوید: آیا کسی که اعتقاد دارد روح ما از عالم پاک در این خاک به میهمانی و می‌نوشی و نیازمندی و عبودیت آمده است، می‌تواند صبحش صبح شرابخواران ظاهر باشد؟... پس خیام، عاشق حق است و عارفی سترگ و صوفی‌ای از صومعه قدس.

کتابنامه

- ابوالعلا معری، حیاتہ و شعرہ، المكتبة الحديثة، [بی تا].
- اسکندری، احمد و مصطفی عنانی، الوسيط تاريخ ادبيات عرب، ترجمه محمد رادمنش، چاپ اول، تهران ۱۳۷۳ ش.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی، از رودکی تا بهار، چاپ اول، انتشارات نغمه زندگی، تهران ۱۳۸۳ ش، ج ۱.
- بنت الشاطی، عائشه، مع ابی العلاء فی رحلۃ حیاتہ، الطبعة الأولى، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۳۹۲ ق.
- بهشتی شیرازی، سیداحمد، رباعی نامه، چاپ اول، انتشارات روزنه، تهران ۱۳۷۲ ش.
- جعفری، محمدتقی، تحلیل شخصیت خیام، چاپ اول، انتشارات کیهان، تهران ۱۳۶۵ ش.
- حمیدی شیرازی، مهدی، بهشت سخن، انتشارات پازنگ، تهران ۱۳۶۶ ش، ج ۲.
- خربانی، جعفر، ابوالعلا رهین المحبسين، الطبعة الأولى، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۱۱ ق.
- ذکاوتی فراگزلو، علیرضا، عمر خیام، چاپ اول، طرح نو، تهران ۱۳۷۷ ش.
- رباعیات خیام، به کوشش محمدعلی فروغی و قاسم غنی، چاپ اول، انتشارات ناهید، تهران ۱۳۷۳ ش.
- رباعیات حکیم عمر خیام، به کوشش عزیزالله کاسب، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش.
- رزمجو، حسین، انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، چاپ چهارم، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد ۱۳۸۲ ش.
- رضازاده ملک، رحیم، عمر خیام (قافله سالار دانش)، چاپ اول، انتشارات صدای معاصر و علم و هنر، تهران ۱۳۷۷ ش.
- رشیدی تبریزی، یاراحمد، رباعیات خیام (طربخانه)، به تصحیح جلال الدین همایی، چاپ دوم، نشر هما، تهران ۱۳۶۷ ش.
- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ یازدهم، انتشارات فردوس، تهران ۱۳۷۱ ش، ج ۲.
- صفا، ذبیح الله، گنجینه سخن، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳ ش، ج ۲.
- الفاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ سوم،

- انتشارات توس، تهران ۱۳۷۴ ش.
- فتوح أحمد، محمد، گزیده‌ای از شعر عربی، ترجمه یاسر جعفر و موسی بیدج، انتشارات بین‌المللی الهدی، تهران ۱۳۷۹ ش.
- فرزانه، محسن، نقد و بررسی رباعی‌های عمر خیام، چاپ اول، انتشارات کتابخانه فروردین، [بی تا].
- فروخ، عمر: عقاید فلسفی ابوالعلا فیلسوف معره، ترجمه حسین خدیوجم، چاپ اول، انتشارات فیروزه، تهران ۱۳۸۱ ش.
- کریستن سن، آرتور، بررسی انتقادی رباعیات خیام، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ اول، انتشارات توس، تهران ۱۳۷۴ ش.
- مهاجر شیروانی، فردین و حسن شایگان، نگاهی به خیام، چاپ اول، انتشارات پویش، تهران ۱۳۷۰ ش.
- میمنی، عبدالعزیز، ابوالعلا و ما الیه، الطبعة الأولى، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۳ ق.
- هدایت، صادق، مقدمه‌ای بر رباعیات خیام، چاپ اول، نشر تاخ، تهران ۱۳۷۷ ش.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی